صورت لوح پنج كنز كه جناب نبيل زرندى در دار السلام بغداد از بيانات جمال اقدس ابهى اقتباس كرده اند

كنز أول: يومى از أيّام جمال ملك علّام در بيرونى بيت اعظم دار السّلام مشى ميفرمودند، در حالى كه بعضى از شاهزاد گان ايران در آن أرض ساكن بودند به محضر مبارك وارد شدند، وجمال قدم در كمال ملاطفت بتفقّد احوال آنها پرداختند واز امورات دارجۀ آن أرض از ايشان استفسار فرمودند، يكى از آنها معروض داشت كه چگونه است كه دوستان شما چون در حضور حاضرند از عوالم ديگر با آنها فرمايش ميفرمائيد و از ماها بغير از سوق و سرايه چيزى نمي پرسيد، گويا ما را لايق نميدانيد و مقصودش آن بود كه اين اشخاص كه از لباس و ثروت و از دانش و معرفت عاريَند از چيست كه بر ما با اين غنا و ذكاء مقَدّمند.

جمال قِدم در جواب فرمودند، آيا ميدانيد كه چه نوع أشخاص قابل استماع كلام من و از واردين باين محضر و مقام ميباشند؟ بگويم تا بدانيد. اگر شخصى را در فضاى بى پايانى كه جهاتش محدود بحدّى نباشد حاضر نمايند و در سمت يمين آن فضاى بى پايان جميع عزّتها و لذّتها و راحتها و حشمتها و سلطنتهاى دائمۀ صافيۀ غير مكدّره موجود باشد و در طرف يسارش جميع بلاها و شدّتها و ألمها و نقمتها و فقرها و مشقتهاى عظيمهْ دائمه مهيّا باشد و آن شخص را نداى روح الأمين مِن لدن ربّ العالمين مخاطب سازد كه أگر طرف يمين را با جميع آنچه كه در اوست از لذائذ باقيه بر طرف يسار اختيار نمائى ذرّۀ از قدر و منزلت تو عند الله كم نميشود و اگر سمت يسار را با آنچه در اوست از شدائد بيشمار بر يمين اختيار نمائى يك ذرّۀ شأن و مقدار و مقام تو لدى العزيز المختار افزون نميشود، در آن حين اگر آن شخص در كمال شوق و اشتياق و جذب و انجذاب يسار را بر يمين اختيار نمايد آن وقت قابل حضور در اين محضر و لايق اين كلمات اعظم و اكبر است.

در اين مقام از لسان عظمت نازل ، خطاباً للسّالكين :

گر خيال جان همى هستت بدل اينجا ميا

ور نثار جان و دل دارى بيا وهم بيار

رسم راه اينست اگر وصل بهاء دارى طلب

گر نباشى مرد اين ره دور شو زحمت ميار

و هم در اين مقام ورقاء هويّه در رياض قصيدۀ مباركۀ ورقائيّه مترنّم است :

رَجَوْتَ بظنّك وَصْلي هَيهات لم يكُن

بذاك جَرى شرط إن وفّيْتَ تَوَفّت

فشُرْبُ بلاء الدهر من كلّ كأسةٍ

وسَقى دِماء القهر من دَمّ مهجة

قطْع الرّجا عن مَسّ كلّ راحةٍ

وقَمع القَضا عن طَمَع كلّ حاجة

سفك الدَّما في مَذْهب العِشق واجبٌ

وحرق الحَشا في الحبّ من أول بيعتي

يقْظ اللّيالي من لدْغ كلّ ملدّغ

وشتْم التوالي في كلّ يومة

ومن سنّتي سمّ الرَّدى كشُربة

و عن ملّتي قهر القضاء كشفقة

خلّ دعوى الحبّ أو فَاَرضِ بما جرى

كذاك جَرَى الأمر في فَرض سنّتي

و هم در اين مقام ميفرمايند كه اگر نفسى خود را در درياى خون شناور نبيند و ادّعاى حبّ مرا نمايد از صدق بى بهره و بى نصيب است .

كنز ثانى: بعد از اتمام بيان أوّل مالك الملل و سلطان الملل بهمان سائل سابق الذّكْر فرمودند كه آيا ميدانيد من از آمدن به اين عالم واظهار امر خود در ميان امم چه مقصود دارم؟ بگويم تا بدانيد: آمده ام كه در اين عالم پر آلايش كه بالكُلّيه از ظلم ظالمين و خيانت خائنين باب آسايش بر تمام وجود مسدود است بحول الله و قوّته چنان عدل و صيانت و أمانت و ديانتى در كلّ آفاق جارى و سارى و ظاهر و باهر نمايم كه اگر يكى از پرده نشينان خلف حجاب كه پرتو جمالش آفتاب را بذرۀ در حساب نيارد و در شئون حُسن و جمال بى عِدل و مثال باشد بجميع جواهر هاى گرانبها و زينتهاى خارج از تعداد اولى النُّهى مزيّن و بى سحاب از خلف حجاب بيرون آيد و تنها بى رقيب و حسيب از مشرق ابداع تا مغرب اختراع سفر نمايد و در هر ديارى ديّار و در هر اقليمى سيّاح وسيّار شود أمانت و ديانت و عدل و انصاف و فقدان خيانت و دنائت و ظلم و اعتساف بدرجه اى رسد كه نه يك دست تعدّى و طمع بذيل ثروت او دراز شود و نه يك نظر خيانت و شقا و شهوت و هوى بجمال عصمت او بازگردد تا بعد از سير جميع ديار با قلب بي غبار و وجه پر استبشارش بمحلّ و موطن خود راجع شود. بعد فرمودند بحول الله عالم را بهمين نوع خواهم نمود و اين باب اعظم را بر وجه كلّ امم خواهم گشود. در اين مقام است كه از قلم اعلى نازل شده فسَوف تَرى الأرض جنّة الأبهى.

كنز ثالث: لسان عظمت در مقام خلوص نيّات و پاكى اعمال از كلّ جهات و بودن نفوس خالصاً لوجه الله و ناظرا إلى شطر الله غنيّاً بغناه عمّا سِواه باين مثال كه از زلال سلسال رحيق مختوم إناء عصمت و عظمت و جلالست، تشنگان باديۀ صدق و صفا را ربّان نمود و كلّ وجود را مخاطب ساخته، فرمود كه اگر يك نفس غنى كه غناى او بالاتر از اندازه احصاء و تعداد عباد باشد با يك شخص فقيرى كه فقر و مسكنتش مانند غنا و ثروت اين شخص غنى در منتهى درجه باشد و اين شخص غنىّ بمرور أيام در انعام واحسان وإكرام آن فقير چنان جهد و مبالغه نمايد كه او را مانند ابتداى حال خود غنى و خود را چون ابتداى حال او فقير سازد و پس از آن، از قضاياى اتّفاقيّه اين شخص غنىّ سابق مقروض و بسبب وَجهى قليل گرفتار گردد و از اداى آن ديْن اظهار عجز نمايد و در ميان چهار سوق و معبَر عامّ بسياست و ضرب و تعذيب او قيام نمايند كه تا آن وجه بحصول نرسد علاجى براى استخلاص او متصوّر نگردد و در اين ما بين آن شخص فقير اوّل كه بسبب اين اوّل غنى آفاق شده بر اين شخص گرفتار مبتلا گذر نمايد و نظر اين گرفتار مبتلا به رفيق خود بيفتد و در قلبش خطور نمايد كه ايكاش آن رفيق من نظر بآن احسانهائى كه باو نموده ام مرا از اين بليّه نجات دهد. بمحض خطور اين خيال كه من به او احسان نموده ام جميع اعمالش از درجۀ قبول هبوط نمايد و از فوز رضا محروم و از حقيقت انسانيّت محجوب ماند و نيز اگر آن شخص غنى ثانى كه بدولت آن مديون مبتلا، بآن درجه از غنا رسيده در دلش خطور نمايد كه خوبست كه بسبب محبّتهاى بى انتهائى كه بمن نموده از اين شدّت خلاصش سازم و بقيّه عمر براحتش پردازم اين شخص نيز بواسطهْ اين خيال كه به ازاى انعام و محبت او خلاصش نموده نه بصرف انسانيّت از كأس خلوص بى بهره ماند و رخت خود را با اين همه غنا به وادى مذلّت و مسكنت ابدى كشاند مگر أنكه عمل آن غنىّ أوّل در كلّ آن احسانهائى كه كرد محض انسانيّت خالصاً لوجه الله باشد و عمل آن غنىّ آخر نيز لله و في الله بدون ملاحظۀ سابق و لاحق. إنّما نُطعِمُكم لوجهِ الله لا نريد منكم جزاءً ولا شكورا خواند.

سبحان الله پرواز طير قدم در چه فضا و اعمال اين يك مشت عدم از روى چه هوس و هوى گذشت آن زمانيكه بكلمتين شهادتين شخص از موحّدين و مؤمنين شمرده ميشد، زمانى آمد كه جمال قدم بر عرش اعظم منادياً إلى مَن في العالم ميفرمايند كه اى سالك سالك و اى عارف عارف و اى عاشق عاشق و اى واصل واصل،

تا نگردد در تو اوصافش عيان

خويش را در هجر و گمراهى بدان

از عطات يا الله حقّ صدق سرّ الله ، ساعيم نما في الله ، خالصاً لوجه الله ، ناطقا بذكر الله ، قائما بحبّ الله . جامع صفاتت كن . آئينۀ ذاتت كن ، عبد بحت باتت كن ، كوكب نجاتت كن ، يار نكته دانت كن ، مشرق حياتت كن ، خادماً لخلق الله .

كنز رابع : لسان عزّت باين كلمۀ تامّۀ مباركه ناطق كه اگر أُمّت اسلام بدو كلمه از كلام ملك علّام عامل ميشدند كلّ بهدايت كُبرى مُهتدى ميشدند و بسر منزل قبول و بزم وصول فائز و واصل ميشدند و باين همه امراض روحاني و اغراض نفسانىّ مبتلا نميشدند كه قرّۀ عيون أنبياء و نور دو ديدۀ سيّد يثرب و بطحاء را بر دار زنند و خود را او متّبعين احمد مختار دانند و باسم قائم موعود قيام نمايند و هيكل مطهّر منيرش را هدف سهام سازند . ربَّنا افتَح بيننا وبين قومنا بالحقّ وأنتَ خيرُ الفاتحين. و در آن دو كلمۀ مباركه اين است " يا أيُّها الّذين آمَنوا اتّقوا الله و كونوا مع الصّادقين و لا تكونُّن مع الّذين قاسين قُلوبهم عن ذكرِ الله" و هم در اين مقام لسان عظمت ناطق كه اگر سه مجلس با نفسى معاشرت نموديد و از شما در او أثرى ظاهر نشد البته اجتناب نمائيد كه از او در شما اثر ظاهر خواهد شد و هم در اين مقام مولى الأنام ناطق كه اگر نفسى شامّه وذائقۀ صحيح و سالم داشته باشد بمحض آنكه شخص متذكّرى به منزلش وارد شود هوا را معطّر يابد و طَعْم طعام و شراب را لذيذ و خوشگوار و بهجت افزا ادراك نمايد و بر عكس اگر شخص غافلى وارد شود هوا را متبدّل و طعم اطعمه و اشربه را متغيّر يابد نَستعيذُ بالله مِن شرِّ الغافلين . قوله عزّ ذكره " مصاحبت ابرار را غنيمت دان و از مرافقت أشرار دست و دل هر دو بردار . "

كنز خامس : چون جمال قدم باب بهجت و بشارت بر وجه اهل انشاء گشوده باين كلمۀ عظمى متكلّم گرديد كه من براى جوهر گیرى باين عالم آمده ام اگر ذرّۀ جوهر در حجرى موجود و آن حجر در خلف ابحر سبعه باشد تا آن جواهر را از او أخذ ننمايم دست بر نميدارم قوله تعالى :

" حق جل جلاله از براى جوهر معانى از معدن انسانى در هر عصرى امينى فرستاد " .

الهى با اين فقر و مسكنت از كنوز مكنونه ات دَم ميزنم محروم منما و به اعمالى كه شايستۀ أيّام تُست مؤيّدم فرما إنّك سميعٌ مُجيب .